



عاشقانه





هنر تلاوت قرآن کریم در طول تاریخ اسلام همواره یکی از ابزارهای نافذ و مؤثر در تبلیغ دین مبین اسلام بوده است. در ایران اسلامی، حمایت بزرگ پرچمدار قرآن کریم؛ رهبر فرزانه انقلاب از فعالیت‌های قرآنی و جریان قرائت قرآن، فرصتی بی‌بدیل را برای رشد این هنر و قشر هنرمند قراء فراهم کرده است. لزوم معرفی قهرمانان قرآنی در جامعه، در سخنان مقام معظم رهبری حفظه الله نشان از اهمیت و کارکرد راهبردی قرائت قرآن در نگاه ایشان دارد. از این‌رو جهت شناسایی، هدایت و پرورش نوجوانانی مستعد و نخبه در هنر پر فروغ قرائت با هدف تربیت مبلغان شایسته قرآنی، طرح آموزشی- تربیتی قاریان ممتاز نوجوان و جوان قرآن کریم موسوم به «أسوه» به همت «جامعه فرهنگی قرآنی عصر» و با همکاری «شورای عالی قرآن» تدبیر و از سال ۱۳۹۳ به اجرا درآمد.

در عرصه هنر قرائت قرآن، علی‌رغم وجود جلسات سنتی قرآن کریم که غالب چهره‌های شاخص قرائت قرآن کشور نیز از همین جلسات به جامعه معرفی شدند و احياناً در مسابقات بین‌المللی برای جمهوری اسلامی افتخارآفرینی کردند، عدم استقرار نظام آموزشی جامع که تمام نیازهای علمی، فنی و تربیتی یک قاری در آن تعریف شده و منطبق بر اصول صحیح باشد، سبب شد تمامی استعدادها موجود در این زمینه به شکوفایی نرسند و یا به‌صورت تک‌بعدی مثلاً در حیطه فنی قرائت قرآن ارتقاء یابند. در حالی که هنر تلاوت قرآن کریم باب ورود قاری به دریای بی‌کران معارف قرآنی و مقدمه و وسیله‌ای است برای انتقال صحیح مفاهیم قرآن از طریق الحان و نعمات به مستمعین کلام وحی. لذا توقف در مقدمه به‌هیچ وجه شایسته نیست. بر این اساس، اجرای طرح آموزشی-تربیتی أسوه با سرمایه‌گذاری روی قاریان نوجوان ممتاز سراسر کشور، با طراحی نظامی جامع که ناظر به همه ابعاد تربیت یک قاری ممتاز در تراز نظام جمهوری اسلامی ایران باشد، تدارک گردید. یکی از گام‌های عملیاتی شدن بخشی از اهداف مذکور در این حرکت مبارک، ساماندهی بخش نظری کار با تألیف و تدوین کتب آموزشی متناسب با نیازهای قاریان ارجمند أسوه می‌باشد که مجموعه حاضر بدین‌منظور تهیه و تدارک شده است.

در این مجال از زحمات مؤلف گرانقدر، صمیمانه قدردانی می‌شود.

امید که اسباب ارتقاء قراء عزیز فراهم گردد.

دبیرخانه طرح أسوه



بخش اول

- ۶..... هدف از خلقت در قرآن
- ۷..... هدفمندی آفرینش انسان
- ۱۰..... هدف زندگی در مکاتب بشری
- ۱۰..... لذت‌گرایی
- ۱۱..... خودگرایی
- ۱۲..... سودگرایی
- ۱۲..... انسان‌مداری
- ۱۴..... طبیعت‌گرایی
- ۱۵..... دانش‌پرستی
- ۱۶..... نقد کلی

بخش دوم

- ۱۸..... همگامی اسلام و ایران
- ۱۹..... مقیاس‌های اسلامی، جهانی است، نه ملی و قومی و نژادی
- ۱۹..... آیا ملت ایران اسلام را با رغبت پذیرفته است؟
- ۲۰..... فروعش چیست؟
- ۲۱..... پاسخ به دو شبهه
- ۲۶..... خدمات اسلام به ایران
- ۳۲..... خدمات ایران به اسلام

بخش اول

هدف از خلقت در قرآن

از نظر قرآن جهان آفرینش بیهوده خلق نشده است؛ بلکه تمامی اجزا و عناصر آن برای هدف و غرض مشخصی خلق شده‌اند. در آیات زیادی از قرآن به هدفداری آفرینش جهان و آدمیان اشاره شده است؛ از جمله:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ «مسلمانان در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، برای صاحبان عقل و اندیشه آیاتی است؛ کسانی که خداوند را در حال ایستادن و نشستن و آن‌هنگام که بر پهلو خوابیده‌اند، به یاد می‌آورند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند]: بارالها! این [جهان] را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش نگاه‌دار».

آیات فوق انسان را به اندیشه وادار می‌دارد و می‌فهماند که مشاهده بدون اندیشه و تفکر ره به جایی نمی‌برد.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ؛ «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، خلقت مناسب او را عطا کرد و آن‌گاه هدایت نمود».

در این آیه به دو اصل اساسی اشاره شده است: نخست این که خداوند به هر موجودی آنچه را نیاز داشته، عطا کرده است. دیگر آن که هر موجودی، به گونه‌ای هدایت شده است که از همه نیروهای خود در پایداری حیات استفاده کند و به هدف نهایی وجود خود نائل آید.

هدفمندی آفرینش انسان

قرآن بر هدفداری خلقت انسان به طور ویژه تأکید می کند:

أَحْسَبُكُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ «آیا پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟»
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؛ «آیا انسان گمان می کند، به حال خود رها شده است؟»

آیات فوق نشان می دهد که:

- ۱- انسان بیهوده آفریده نشده و آفرینش او هدفدار است.
 - ۲- به حال خود واگذار نشده و همواره مورد هدایت، دستگیری و نظارت خداوند است.
 - ۳- مقصد نهایی آفرینش انسان، مبدأ هستی و پروردگار جهانیان است.
- آیات دیگری از قرآن به نحو جزئی و تفصیلی پرده از رازهای آفرینش برمی دارد؛ از جمله:

الف. علم و معرفت

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا؛ «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز نظیر آن را آفرید. فرمان الهی در میان آن‌ها نازل می شود، تا بدانید که خداوند، بر هر چیزی توانا است و به همه موجودات احاطه علمی دارد».

در این آیه آگاهی انسان از علم و قدرت مطلقه خداوند (معرفت پروردگار که تشکیل دهنده بعد معرفتی کمال انسانی است) به عنوان هدف آفرینش معرفی شده است.

ب. آزمایش و امتحان

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ «خدای سبحان، کسی است که مرگ و حیات را رقم زد، تا شما را بیازماید کدامین تان عمل شایسته تری دارید؟»

مراد از آزمون الهی کشف رازهای پوشیده و ناپیدا نیست؛ بلکه منظور از آن، فراهم آوردن شرایط برای رشد استعدادها و

شکوفاسازی آن است. چون انسان موجودی مختار است و کمال او اختیاری است، آزمون الهی در مورد انسان این است که همه شرایط گزینش راه نیک و بد را در اختیار او نهد تا استعدادهای خود را به کمک آن‌ها به فعلیت برساند و راه درست را انتخاب کند.

ج. عبادت

ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ «جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند».

در این آیه، هدف اصلی خلقت عبادت خدای سبحان بیان شده است. در رابطه با این که چرا عبادت الهی به عنوان هدف آفرینش ذکر شده توجه به چند نکته لازم است:

یکم. براساس جهان بینی قرآنی، هر حرکت و عمل مثبتی که با انگیزه تقرب به سوی خدا انجام گیرد، عبادت است و عبادت منحصر به مناسک خاصی چون دعا و نیایش نیست. همه فعالیت‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و ... در صورتی که هماهنگ با نظام ارزشی و انگیزه‌های الهی باشد، عبادت است و انسان می‌تواند در همه احوال حتی خوردن و خوابیدن و مرگ و زندگی یک‌پارچه خدایی و در جهت تکامل و تقرب به خدا قرار گیرد: قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. البته عبادت به معنای خاص آن؛ یعنی، نیایش و مناسک ویژه، جایگاه خاص و بسیار مهمی در دین دارد.

دوم. توجه به فلسفه عبادت دارای اهمیت بسیاری است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «فَأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَتِهِ؛ «خداوند سبحان مخلوقات را آفرید؛ در حالی که از اطاعت آن‌ها بی‌نیاز و از معصیت‌شان در امان بود؛ زیرا نه نافرمانی گناه کاران به او زیان می‌رساند و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می‌بخشد».

ز عشق ناتمام ما، جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبا را

عبادت، آثار مثبت بسیاری در حیات این جهانی و آن جهانی دارد و دارای حکمت‌های زیادی است؛ از جمله:

- ۱- نیازی فطری و مطلوبی ذاتی؛
- ۲- راهی به سوی خودیابی و رهایی از پوچی؛
- ۳- پرواز به فراخنای فرامادی هستی و گذر از تنگ‌نای مادیت؛
- ۴- کسب یقین؛
- ۵- پیروزی روح بر بدن؛
- ۶- سلامت و آرامش روان؛
- ۷- ربوبیت و ولایت بر نفس و تسلط بر قوای نفسانی؛
- ۸- تقرب به خدا؛
- ۹- پشتوانه اخلاق و ایمان؛
- ۱۰- پشتوانه قانون و اجتماع؛
- ۱۱- پرورش نیک‌خواهی؛
- ۱۲- تربیت و سازندگی و ...

د. رحمت الهی

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ؛ «و اگر پروردگار تو می‌خواست همه مردم را یک امت متشکل قرار می‌داد؛ ولی آنان همواره مختلف هستند، مگر آن که را پروردگارت رحم کند و برای همین آنان را آفریده است». با دقت در محتوای آیات یاد شده روشن می‌شود که بین این اهداف، چندگانگی و تضادی وجود ندارد؛ بلکه بعضی از اهداف مقدماتی، برخی متوسط و بخشی نیز نهایی و نتیجه هستند. بنابراین براساس آیات قرآنی هدف آفرینش انسان، تجلی رحمت الهی و قرار دادن انسان در جهت کمال و سعادت پایدار و جاودان است که با گزینش اختیاری راه برتر و پیمودن طریق بندگی و عبودیت پروردگار به دست می‌آید.

هدف زندگی در مکاتب بشری

«هدف زندگی»، بیان‌گر این نکته است که «انسان به کدامین سو باید حرکت کند، تا کجا پیش رود، در نهایت چه بشود، چه سرنوشتی فراروی او هست و سعادت او در چیست؟» در پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه کلان وجود دارد:

فلسفه پوچی و فلسفه هدفداری

الف) پوچ‌گرایی

پوچ‌گرایی براساس مبانی الحادی خود هیچ‌غایت‌برین، آرمان و ایده‌آل برجسته‌ای برای بشریت قائل نیست و در رابطه با این که «انسان چه باید باشد و چه آرمانی برای خود برگزیند و به کدامین جهت سیر کند»، حرفی برای گفتن ندارد. این پنداره زیستن را برای انسان، به مسئله‌ای بغرنج تبدیل می‌کند که یا به ناچار باید آن را تحمل کرد و یا اگر می‌شود، به گونه‌ای از آن رهایی جست.

ب) فلسفه هدفداری

مکاتب هدف‌گرا، نحله‌های مختلفی را تشکیل داده و هر یک براساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی خود، به گونه‌هایی متفاوت از هدف و ایده‌آل زندگی بشر سخن گفته‌اند. عمده‌ترین مکاتب بشری در این‌باره عبارت‌اند از:

۱- لذت‌گرایی

این مکتب سعادت و هدف‌نهایی زندگی را کسب لذت هر چه بیشتر می‌داند. آریستپ (معاصر افلاطون) با استناد به گفته هوراس شاعر یونانی می‌گفت: «امروز را غنیمت‌دان که می‌گذرد». اپیکور نیز یکی از دیگر پیشاهنگان این گمانه است. او به لذت‌های معنوی و روحانی نیز توجه دارد. نقد: اولین مشکلی که این انگاره با آن مواجه است، مسئله تعریف لذت، گستره آن و رابطه آن با مجموعه پدیده‌های مربوط به حیات آدمی است! اگر مراد از لذت در این گمانه، لذت‌های گذرای مادی و این‌جهانی باشد، اشکالات چندی بر آن وارد است؛ از جمله:

- ۱-۱- هدف حیات را امری ناپایدار، لرزان معرفی کرده که به سرعت از دست می رود و با نبود آن زندگی پوچ و بی معنا می شود.
- ۱-۲- ارزش های عالی انسانی مانند ایثار و فداکاری بی ارزش می شود و انسان به حیوانی کامجو و عشرت طلب تبدیل شده و در حیوانیتی هولناک سقوط می کند.
- ۱-۳- حال اگر تعریف گسترده ای از لذت به دست دهیم که از خود گذشتگی و پشت پا زدن به لذت های مادی در جهت کسب تعالی روحی و معنوی را نیز لذت بنامیم، این انگاره سامان بهتری می یابد. اما چنین چیزی چندان با آموزه های امثال اپیکور سازگار نیست.

۲- خودگرایی

- برخی هدف زندگی و اعمال آدمی را ارضای هر چه بیشتر حس خودخواهی دانسته اند. ماکیاولی بنیان گذار این نظریه اصول ده گانه زیر را به سیاستمداران پیشنهاد می کند:
- ۲-۱- در فکر منافع و علایق خویش باش؛
 - ۲-۲- هیچ کس را جز خود محترم نشمار؛
 - ۲-۳- بدی کن، ولی چنان بنمای که قصد نیکی داری؛
 - ۲-۴- طماع باش و در جمع مال بکوش؛
 - ۲-۵- خسیس باش؛
 - ۲-۶- خشن و بی رحم باش؛
 - ۲-۷- تا فرصت می یابی، در پی نیرنگ و فرصت باش؛
 - ۲-۸- دشمن را از میان بردار و در صورت لزوم به دوستان هم رحم مکن؛
 - ۲-۹- در رفتار با مردم زورگویی را بر نرمش برتری ده؛
 - ۲-۱۰- در باب هیچ چیز غیر از جنگ میندیش

نقد: این پنداره، نتیجه‌ای جز نفی ارزش‌های عالی انسانی، تبدیل انسان به گرگ انسان (که در فلسفه هابز آمده)، برقراری داروینیسیم اجتماعی، تولید ایدئولوژی‌هایی چون فاشیسم موسولینی و ناسیونال-سوسیالیسم هیتلری و تبدیل جهان به میدان جنگ خودخواهی‌ها چیز دیگری نیست!

۳- سودگرایی

از نظر جرمی بنتام و جان استوارت میل، اصل سود، ارزش مطلق و بنیادی‌ترین سنگ بنای سعادت آدمی است. سعادت برین مساوی است با سود و منفعت هر چه بیشتر برای بیشترین افراد.

نقد: انگاره فوق، از اشکالات چندی رنج می‌برد؛ از جمله:

۳-۱- ملاک و معیار سودمندی چیست و چه کسی باید آن را تعیین کند؟

۳-۲- گونه‌های سود کدامند و در تراحم منافع (منافع مادی و معنوی، فردی و اجتماعی)، براساس چه معیاری می‌توان یکی را فراتر و دیگری را فروتر انگاشت؟

مشکل اساسی این‌جاست که وقتی آرمان‌نهایی نفع و سود باشد، این هدف تابع خواسته و امیال افراد قرار می‌گیرد و هر کس براساس تمایلات خود، آن را تفسیر و در جهت تأمین آن حرکت می‌کند؛ در حالی که آرمان و هدف برین، باید دارای ارزش مطلق باشد و بازیچه دست این و آن قرار نگیرد.

۴- انسان‌مداری

«اومانیسیم» انسان را در مقام خدایی می‌نشانند و او را برترین ارزش می‌انگارد.

«اگوست کنت» انسان‌پرستی را مقدس‌ترین تکلیف دانسته و کمالی برتر از خدمت به‌نوع انسان را مقصود نمی‌داند. در این مکتب حیات فرجامین و رابطه انسان با خدای هستی، انکار شده و یا نادیده انگاشته می‌شود. «اریک فروم» عشق به انسانیت و عدالت را جانشین خدا نموده و بر آن است که سخن از خدا را باید کنار گذاشت!

اومانیسم در جهان غرب نحله‌ها و قرائت‌های گوناگونی یافته که یکی از آن‌ها اومانیسم روشن‌گری است. به گفته «جان لویک» اومانیسم روشن‌گری که قرائت غالب عصر جدید می‌باشد بر آن است که: «کانون اصلی توجه در وجود انسان کشف خواست و اراده خدا نیست؛ بلکه ساماندهی زندگی و جامعه، صرفاً بر پایه عقل بشری است. در نگاه این متفکران، ارزش و مقام انسان رهین منشأ خدایی ادعا شده نیست؛ بلکه در گرو نظام و توانش‌های عقلانی وجود زمینی او است. غایت انسان نه تقرب به خدا و نه بهشت جاودان است؛ بلکه غایت آدمی به انجام رسیدن پروژه‌های این جهانی است که قوه خیال و خرد آدمی پیشنهاد داده است» ..

در مجموع می‌توان اومانیسم را مشتمل بر آموزه‌های زیر دانست:

- ۱-۴- انسان برترین ارزش است و مدار همه ارزش‌ها، منافع، خواست‌ها و حیثیت انسانی است.
- ۲-۴- ارزش انسان در بعد الهی و روحانی و ملکوتی او نیست؛ بلکه در خرد زمینی و معاش اندیش او است.
- ۳-۴- انسان در تأمین منافع و خواسته‌های خود، خویش بسنده و خودکفا است.
- ۴-۴- غایت فرجامین بشر، نه کمال معنوی و قرب الهی که عمارت دنیا و به‌سازی زندگی دنیایی است.

نقد:

الف) ناکامی تقدیس خداگریز: اگر چه اصل تقدیس و پرستش، یکی از نیازهای مهم آدمی است؛ اما هرگونه پرستشی، ارضا کننده نیاز آدمی نیست تا به راحتی بتوان انسان را به جای خدا نشانده و تقوا و پرستش او را جایگزین عشق و پرستش الهی کرد. به عبارت دیگر پرستشی برای انسان ارزشمند است که مبتنی بر جهان‌بینی صحیح و خردپذیر باشد. انسان پیش از هر چیز، در پی یافتن درکی صحیح از هستی و در جست‌وجوی یک جهان‌بینی دقیق و کامل است و بدون شک جهان‌بینی خدا‌باور و خدام‌دار و از دقت و ژرفایی بیشتری برخوردار بوده و در تفسیر هستی و ارائه هدفی روشن و اعتمادپذیر کامیاب‌تر است.

ب) نفی ارزش‌ها: انسان‌گرایی در ارزش‌گذاری نسبت به انسان، دو اشکال اساسی دارد: یکی آن که بخش‌اعلای وجود آدمی و ارزش‌های حقیقی وابسته به آن را نادیده می‌انگارد. دیگر این که آدمی را مبدأ و خاست‌گاه همه ارزش‌ها قرار داده و

ناخودآگاه راهی را می‌پیماید که به نفی ارزش‌ها می‌انجامد. از آنجایی که اصل حاکم در این مکتب منافع و خواسته‌های دنیایی انسان است، لاجرم سود و منفعت آدمی بر هر قاعده و ارزشی تقدم می‌یابد و واقعیت جانشین حقیقت می‌شود. در این صورت هر ارزشی را می‌توان به پای منافع و هوا و هوس‌های آدمی قربانی کرد.

ب) پوچ‌گرایی و ناامیدی: اومانیزم با کنار نهادن خدا و قرار دادن انسان در جایگاه مبدأ و منشأ همه ارزش‌ها و خاستگاه نخستین شناخت و معرفت و نیز محدودسازی غایت حیات آدمی به عمارت چند روزه دنیا آن‌هم در جهانی که همه تنازع و تراحم است یک‌باره سر از پوچ‌گرایی و نهیلیسم درآورده است؛ زیرا جهان اومانستی، جهانی رها است و آدمی در آن با همه توان برای بقای خود می‌کوشد؛ ولی عاقبت به دیار مرگ و نیستی رهسپار می‌شود.

د) اسارت نوین انسان: اندیشه انسان‌مداری، در عمل مجال گشای بیشترین سوءاستفاده‌ها و قربانی کردن انسان‌ها به پای منافع مدعیان آن بوده است.

«دیویس تونی» بر آن است که انسان‌مداری، شعاری برای سرکوب بسیاری از انسان‌ها بوده است. از دیدگاه وی، نازیسم، فاشیسم، استالینیزم و امپریالیسم همه همزاد و هم‌تبار اومانیزم است. از این رو پاره‌ای از اندیشمندان، اومانیزم را مساوی با «جنبش ضدانسانی»، «توجیه‌گر مراکز قدرت»، «مفهومی فریبنده» و «ندای برتری‌نژادی» خوانده و گفته‌اند: «تقریباً امکان ندارد به جنایتی فکر کنیم که به نام انسانیت صورت نگرفته باشد».

۵- طبیعت‌گرایی

از دیدگاه این مکتب، سعی و تلاش آدمی در زندگی، باید این باشد که به مقتضای طبیعت زندگی کند. پس اگر افراد انسانی به آنچه طبیعت بشری اقتضا می‌کند، عمل کنند؛ به زندگی ایده‌آل دست خواهند یافت. از بنیان‌گذاران این نظریه «لائوتسه» است که تمدن و مظاهر آن را دشمن سعادت آدمی دانسته و بر آن است که باید از آن‌ها کناره‌گیری کرد.

کلیون یونان باستان بر این عقیده بودند که اموری چون حکومت، ثروت، ازدواج و لذت‌های جنسی، همگی بی‌فایده بوده و باید جامعه را ترک گفت و به یک زندگی ساده بازگشت تا سعادت‌مند شد.

در قرون اخیر ژان ژاک روسو بازگشت به طبیعت و گریز از جار و جنجال‌های تمدن را سرلوحه برنامه‌های تربیتی خود قرار داده بود.

نقد:

بر این گمانه اشکالات چندی وارد است؛ از جمله:

۱-۵- ابهام در این که دقیقاً چه چیزی جنبه طبیعی و سرشتی دارد و تا چه اندازه محافظت بر آن لازم است!

۲-۵- آیا تمدن، تکنولوژی و ... به هر شکل و در هر حدی، مغایر نیازهای طبیعی است؛ یا طبیعی زیستن با گونه‌ها و اشکالی از تمدن و پیشرفت و تکنولوژی جمع‌پذیر است؟

۳-۵- چگونه می‌توان از مظاهر تمدن فاصله گرفت و تا چه اندازه جامعه بشری قادر به چنین چیزی است؟

۴-۵- به فرض زندگی طبیعی در سطح کلان جوامع بشری امکان‌پذیر باشد؛ مقصد این حیات طبیعی چیست؟ فقط چند روزی بدون غوغای تمدن زیستن و عاقبت مردن؟ این همان مسئله اصلی است که پنداره فوق، بدون پاسخ وا می‌گذارد.

۶- دانش پرستی

گروهی از اندیشمندان، علم و دانش تجربی را هدف اعلاّی حیات آدمی و معبود و آرمان‌نهایی تلقی می‌کنند. فروید معتقد است: باید علم را جانشین خدا و مذهب کرد و آن‌را پرستید! فرانسیس بیکن، برتراند راسل و آگوست کنت فرانسوی با تفاوت مراتبی از طرفداران این نظریه‌اند.

نقد: علم، شناسایی محض است و تنها روابط میان پدیده‌ها و امور را آشکار می‌سازد و می‌تواند انسان را بر طبیعت مسلط سازد. اما انسان به چیزهای دیگری نیز محتاج است؛ و فقط در پرتو جهان‌بینی الهی و ایمان، می‌تواند مقصد و هدف حیات را به‌دست آورد و با شور و شوق خود را بسازد.

از طرف دیگر تنها ایمان می‌تواند جهت و آرمان بهره‌برداری از علوم را مشخص سازد. علم بدون ایمان، آفت و بلایی

برای بشریت است. اگر علم تنها راه نجات و ایده آل اعلای حیات آدمیان است، چرا میلیون‌ها انسان در زیر گلوله‌ها و بمب‌های حاصل از پیشرفت‌های علمی نابود شده‌اند؟ آیا واقعه هیروشیما و امثال آن نتیجه علم بدون ایمان نبوده است؟ آری، علم تجربی هر اندازه در شناخت جهان و ساختن آن موفق بوده؛ اما در شناختن انسان و ساختن او ناکام و ناتوان بوده است.

نقد کلی:

اکنون آنچه نسبت به همه این گونه مکاتب می‌توان گفت این است که:

۱-۶- فقدان جهان بینی جامع و متقن، اساسی‌ترین اشکال آن‌ها است و انتظار ترسیم ایده آل و هدف نهایی انسان از این گونه مکاتب تهی از پشتوانه‌های نظری، امری ناساخته و ناموفق است. بنابراین جز از طریق وحی الهی، نمی‌توان چنین گمشده گران سنگی را به دست آورد.

۲-۶- بیشتر آن‌ها بخشی از لوازم یا اجزای حیات دنیوی را هدف کل حیات تلقی کرده‌اند؛ از این رو هیچ هدفی جامع و متناسب با ابعاد مختلف وجود آدمی به ویژه با نظر داشت جاودانگی و حیات فرجامین به دست نداده‌اند.

حرف آخر

با گذری بر مکتب بشری در ترسیم هدف زندگی، می‌توان به این نتیجه رسید؛ هر جا که جای خدا و انسان عوض شده است بشر به دره مشکلات اجتماعی فرهنگی سقوط کرده است. نمونه آن اعترافات سردمداران بزرگ فرنگ است که آینده‌ی پراز تباهی را برای بشر گرفتار در قفس آهنین مدرنیته ترسیم کرده‌اند.

چراکه بشر منفعت طلب، سودجو و راحت طلب همیشه به فکر خود بوده است. تنها کسی که می‌تواند برای او خط و راه مستقیم را ترسیم کند خود خداوند است. چراکه او خالق و مالک و مدبر انسان است و به همه ضعف و نقص او آگاه است. و به جهت بی‌نیاز بودن، هیچ منفعت و سودی در نوشتن قانون برای انسان را به نفع خود لحاظ نمی‌کند.



بخش دوم

همگامی اسلام و ایران

اسلام از آغاز ظهور خویش داعیه جهانی داشته است .

در اثبات این مدعا ما چهار نکته را بیان می کنیم :

۱- در قرآن مجید آیاتی هست که نزول آن‌ها در مکه و در همان اوایل بعثت پیغمبر

اسلام بوده و در همین حال جنبه جهانی دارد، مانند آیات زیر:

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «این چیزی جز یک تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان نیست.» وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا «تو را نفرستادیم مگر آن که برای همه مردم بشارت‌دهنده و باز دارنده باشی ...» يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا «ای مردم، من فرستاده خدا هستم بر همه شما.»

۲- در قرآن هیچ‌جا خطابی به صورت یا ایها العرب یا ایها القریشیون پیدا نمی کنید.

۳- آیاتی در قرآن هست که از مفاد آن‌ها یک نوع اظهار بی‌اعتنایی به مردم عرب از

نظر قبول دین اسلام استنباط می شود؛ بلکه از مجموع این آیات استنباط می شود که قرآن مجید روحیه اقوام دیگری غیر از قوم عرب را برای اسلام مناسب تر و آماده تر می داند. این آیات به خوبی جهانی بودن اسلام را می رساند.

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ «اگر اینان (اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مومن باشند» وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ «اگر شما به قرآن پشت کنید، گروهی دیگر جای شما را خواهند گرفت که مانند شما نباشن»

اسلام می‌خواهد به اعراب بفهماند که آن‌ها چه ایمان بیاورند و چه نیاورند، این دین پیشرفت خواهد کرد، زیرا اسلام دینی نیست که تنها برای قوم مخصوصی آمده باشد. همچنان که پس از این خواهید دید غیر از همان یکی دو قرن اول، هیچ‌گاه حجاز بزرگ‌ترین مرکز اسلامی نبوده است و همیشه ملت‌های غیر عرب پرچم‌داران اسلام بوده‌اند.

۴- این امر یعنی خروج یک عقیده و مسلک از مرزهای محدود و نفوذ در مرزها و مردم دور دست اختصاص به اسلام ندارد؛ همه ادیان بزرگ جهان بلکه مسلک‌های بزرگ جهان، آن اندازه که در سرزمین‌های دیگر مورد استقبال قرار گرفته‌اند، در سرزمین اصلی خود که از آن جا ظهور کرده‌اند مورد استقبال قرار نگرفته‌اند.

مقیاس‌های اسلامی، جهانی است، نه ملی و قومی و نژادی

در این قسمت ما اسلام را از لحاظ خواص درونی و نوعی شاخص‌هایی که برای ارزیابی پدیده‌ها به ما می‌دهد، مورد بررسی قرار می‌دهیم. این بررسی در دو حوزه قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام می‌گیرد.

اسلام به شدت با مسائلی همچون خویشاوندپرستی و تفاخر به قبیله و نژاد مبارزه می‌کند. قرآن، در کمال صراحت می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** «یعنی ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبائل قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست»

آیا ملت ایران اسلام را با رغبت پذیرفته است؟

عده‌ای فکر می‌کنند که جنگ مسلمانان بر علیه ایران اولین برخورد ایرانیان و مسلمانان است و پیش از آن، ایرانیان هیچ‌گونه اطلاعی از اسلام نداشتند و به آن توجهی نمی‌کردند، اما تاریخ نشان می‌دهد که این گونه نیست.

اگر از نظر فردی در نظر بگیریم، شاید اولین فرد مسلمان ایران، سلمان فارسی است، و چنان که می‌دانیم اسلام این ایرانی جلیل، آن قدر بالا گرفت که به تشرف سلمان مناهل بیت نائل شد. اما از نظر جمعی، طبق گواهی تاریخ، پیامبر اکرم (صلی

الله علیه و آله) در سال ۶ هجری ، نامه‌هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و آن‌ها را به اسلام دعوت کردند، یکی از نامه‌ها، نامه‌ای بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند، ولی خسرو پرویز تنها کسی بود که نسبت به آن حضرت اهانت کرد و آن نامه را درید.

در زمان حیات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ، در اثر تبلیغات اسلامی ، عده زیادی از مردم بحرین که آنروز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی در آمدند، و حتی حاکم آن‌جا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود، مسلمان شد. لذا اولین اسلام گروهی ایرانیان ، در یمن و بحرین بوده است . طبعاً این خود وسیله‌ای بود برای این که خبر اسلام به ایران برسد و کم و بیش مردم ایران با اسلام آشنا شوند.

فروعش چیست ؟

در اواخر دوران خلافت ابوبکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگ‌هایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد، تقریباً تمام مملکت ایران به دست مسلمانان افتاد. جیره‌خواران استعمار، ناجوانمردانه نهضت اسلامی را در ردیف حمله اسکندر و مغول قرار می‌دهند. در این‌جا ممکن است گفته شود علت پیروزی مسلمانان ، شور ایمانی و هدف‌های روشن و ایمان و اعتقاد آن‌ها به رسالت تاریخی خود و اطمینان کامل به پیروزی ، بالاخره ایمان و اعتقاد محکم آنان نسبت به خدا و روز جزا بود. البته در این‌که این حقیقت در این پیروزی دخیل بوده است ، حرفی نیست ؛ اما چنان‌که خواهیم دید با توجه به شرایط دو لشکر مسلمانان و ایرانیان ، صرفاً ابعاد اعتقادی و ایمانی مسلمانان برای توجیه این پیروزی کافی نیست .

جمعیت آنروز ایران را در حدود ۱۴۰ میلیون تخمین زده اند (تخمین آقای سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران که گروه بی‌شماری از آنان سرباز بودند و حال آن‌که تمام سربازان اسلام در جنگ ایران و روم به شصت هزار نفر نمی‌رسیدند. در آن زمان ، کشور ایران با همه اغتشاشات و از هم پاشیدگی‌هایی که داشت ، از نظر نظامی بسیار نیرومند بود.

۱- نارضایتی مردم ، دلیل اصلی شکست ایرانیان

حقیقت این است که مهم ترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید نارضایتی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم آن زمان دانست. اجتماع آن روز ایران یک اجتماع طبقاتی عجیبی بود، تا آنجا که حتی آتشکده های طبقاتی مختلف با هم فرق داشت. طبقات بسته بود، هیچ کس حق نداشت از طبقه ای وارد طبقه دیگر شود، تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبد زادگان بود، و نکته مهم این که این نارضایتی ناشی از جریان های چند سال اخیر بعد از خسرو پرویز نبود، زیرا اگر روح مردمی به اساس یک رژیم یا یک آیین خوشبین باشد، نارضایتی موقت سبب نمی شود که هنگامی که دشمن مشترک رو می آورد آن مردم مقاومت نکنند.

۲- نفوذ اسلام در ایران ، نفوذی آرام و تدریجی

یکی از مسائلی که باعث می شود عده ای تصور کنند که اسلام بر ایرانیان تحمیل شده ، این است که فکر می کنند که در همان زمان شکست ، همه ایرانیان بالاجبار به اسلام گرویدند. در این جا لازم است این مساله را مورد بررسی قرار دهیم. تاریخ نشان می دهد ایرانیان ، پس از صد سال که از فتح ایران به دست مسلمانان گذشت ، نیروی نظامی عظیمی به وجود آوردند. و قطعاً اگر می خواستند می توانستند استقلال سیاسی و آیین کهن خویش را تجدید کنند، اما آن ها هرگز به این فکر نیفتادند؛ حتی هنگامی که به خاطر یأس کامل از اسلامی بودن حقیقی حکومت های عربی ، به فکر استقلال سیاسی افتادند، تنها به همان اکتفا کردند و نسبت به آیین مقدس اسلام ، سخت وفادار ماندند. استقلال سیاسی ایران ، از اوایل قرن سوم هجری شروع شد و تا آن هنگام بسیاری از مردم ایران به آیین ها و کیش های قدیم از قبیل زرتشتی ، مسیحی و صابی و حتی بودایی باقی بودند.

پاسخ به دو شبهه

دو جریان در ایران پیش آمده و سبب شده است که عده ای دانسته یا ندانسته مغالطه کنند و آن ها را نوعی مقاومت و عکس العمل مخالف از طرف ایرانیان در مقابل اسلام و لااقل در مقابل اعراب قلمداد کنند. آن دو جریان عبارتند از «احیای زبان فارسی» و دیگری ، «مذهب تشیع که در این جا به بیان و پاسخ هر یک از این دو شبهه می پردازیم.»

۱- زبان فارسی

یکی از مسائلی که بهانه قرار داده شده تا آیین مسلمانی را بر ایرانیان تحمیلی نشان دهند، این است که می‌گویند: ایرانیان در طول این تاریخ، زبان خود را حفظ کردند و آنرا در زبان عربی محو و نابود نساختند. ما این شبهه را در دو حوزه مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱-۱- آیا اصولاً زنده نگاه داشتن زبان فارسی یک مخالفت و اعتراض به اسلام به حساب می‌آید؟

زنده نگاه داشتن زبان فارسی و مخالفت با اسلام:

سوال این است که مگر پذیرفتن اسلام، مستلزم این است که اهل یک زبان، زبان خود را کنار بگذارند و به عربی سخن گویند؟ در کجای قرآن یا روایت یا قوانین اسلام چنین چیزی را می‌توانید پیدا کنید؟ در این مورد باید به نکات زیر توجه نمود. به‌طور کلی آیین و قانونی که متعلق به همه افراد بشر است، نمی‌تواند روی زبان مخصوصی تکیه کند، بلکه هر ملتی با خط و زبان خود که خواه ناخواه مظهر یک نوع فکر و سلیقه است می‌تواند بدون هیچ مانعی از آن پیروی کند. حقیقت این است که اگر زبان‌هایی از قبیل فارسی، زبان یک قوم و ملت است، زبان عربی، زبان یک کتاب به نام قرآن است. قرآن تنها نگهدارنده و حافظ و عامل حیات و بقای زبان عربی است، تمام آثار مهمی که به این زبان به وجود آمده، در پرتو قرآن و به خاطر قرآن بوده است. اگر افراد برجسته‌ای برای این زبان احترام بیشتری از زبان مادی خود قائل بوده‌اند، از این جهت بوده است که این زبان را متعلق به یک قوم معین نمی‌دانسته‌اند، بلکه آنرا زبان آیین و دین می‌دانسته‌اند، و لذا این کار را توهین به ملت و ملیت خود نمی‌شمرده‌اند.

اگر احیای زبان فارسی به خاطر مبارزه با اسلام بود، چرا همین ایرانیان این قدر در احیای لغت عربی و صرف و نحو و... کوشش و جدیت نمودند؟

۱-۲- زبان فارسی را چه کسانی و چه عواملی زنده نگاه داشتند؟

هرگز اعراب به قدر ایرانیان به زبان عربی خدمت نکرده‌اند. دلیل این امر همان است که در مورد قبل ذکر شد.

عوامل احیای زبان فارسی:

آیا واقعا ایرانی‌ها خودشان زبان فارسی را احیا کردند یا عناصر غیر ایرانی و یک سلسله عوامل سیاسی که ربطی به ملیت ایرانی نداشت، دخالت داشتند؟

از یک طرف طبق شواهد تاریخی، بنی عباس که از ریشه عرب و عرب نژاد بودند، به جهت مبارزه با بنی امیه که اساس سیاستشان قومیت و نژاد و عنصر پرستی عربی بود، با عربیت و هر چه موجب تفوق عرب بر غیر عرب بود، مبارزه کردند و آن‌ها بیشتر از خود ایرانی‌ها زبان فارسی را ترویج می‌کردند. ابراهیم امام، پایه‌گذار سلسله عباسی، به ابومسلم خراسانی نوشت: «کاری بکن که یک نفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کس را که دیدی به عربی سخن می‌گوید، بکش.» مستر فرای می‌گوید: «به عقیده من خود تازیان در گسترش زبان فارسی در مشرق یاری کرده‌اند و این خود موجب بر افتادن زبان سغدی و لهجه‌های دیگر آن سرزمین شد.»

از طرف دیگر این که در طول تاریخ، بسیاری از ایرانیان ایرانی نژاد مسلمان همچون طاهریان و دیالمه و سامانیان را می‌بینیم که چندان رغبتی به زبان فارسی نشان نمی‌دادند و در راه پیشبرد آن کوشش نمی‌کردند و حال آن که غزنویان ترک نژاد سنی مذهب موجب احیای زبان فارسی گشتند، این‌ها می‌رساند که عمل و عواملی غیر از تعصبات ملی و قومی در احیا و بقای زبان فارسی دخالت داشته‌اند.

۲- مذهب تشیع

ایرانیان از قدیم‌الایام که اسلام اختیار کردند، بیش از اقوام و ملل دیگر نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان دادند. برخی خواسته‌اند این علاقه و ارادت را صادقانه ندانند، بلکه نوعی عکس‌العمل زیرکانه در مقابل اسلام و لاقول در مقابل اعراب، برای احیای رسوم و آیین قدیم ایرانی معرفی نمایند.

۱-۲- ایرانیان به عنوان عکس‌العمل در مقابل اسلام، تشیع را ابتکار کردند.

نقطه مهم این بیان، تشکیک در ریشه‌های تشیع، امامت و ولایت می‌باشد. برای پاسخ باید به قرآن و سنت قطعی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مراجعه کنیم و ببینیم آیا قبل از آن که ملل مختلف جهان، اسلام آورند ولایت و امامت در خود اسلام

مطرح بوده است یا خیر؟ مطالعه در قرآن و سنت قطعی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌رساند که اولاً، مقامات معنوی و آسمانی و ولایتی برخی از بندگان صالح خداوند مورد تایید قرآن کریم است، یعنی چنین مقاماتی وجود دارد. ثانیاً، قرآن کریم تلویحا و تصریحا ولایت و امامت را تاکید کرده است و به علاوه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز عترت طاهرین خود را به این مقام معرفی کرده است و همه این مسائل پیش از آن است که اعراب مسلمان با ملل دیگر برخورد کنند، لذا این مساله نمی‌تواند ساخته و پرداخته ملل دیگری همچون ایرانیان باشد.

۲-۲- ایرانیان تشیع را برگزیدند تا عقاید کهن خود را زیر این پرده حفظ کنند.

الف) اگر ایرانیان مجبور بودند که عقاید و افکار پیشین را رها کنند و عقاید اسلامی را بپذیرند، جای این توهم بود که گفته شود آن‌ها چون مجبور بودند عقاید پیشین را ترک گویند، ناچار متوسل به حيله شدند. اما ما در بحث‌های قبلی اثبات کردیم که چنین نبوده است و اسلام ایرانیان تدریجی بوده است.

ب) هنگامی که یزدگرد شهر به شهر و استان به استان فرار می‌کرد و پناه می‌جست، قطعاً اگر مردم ایران می‌خواستند، می‌توانستند از او حمایت کنند و جلو لشکر مهاجم را بگیرند، اما او را پناه ندادند تا سرانجام کشته شد.

ج) فرضاً اگر ایرانیان در قرون اول اسلامی مجبور بودند احساسات خویش را در زیر پرده تشیع اظهار نمایند، چرا پس از دو قرن که استقلال سیاسی یافتند، نه تنها احساسات خود را آشکار نکردند، بلکه برعکس، بیشتر در اسلام غرق شدند؟!

د) هر مسلمان ایرانی می‌داند که شهربانو مقام و موقعیتی بیشتر و بالاتر از مادران سایر ائمه اطهار (علیه السلام) که بعضی عرب و بعضی آفریقایی بودند، ندارد. نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) که یک کنیز رومی است، قطعاً در میان ایرانیان بیشتر از شهربانو مورد احترام است.

ر) اگر از زاویه تاریخ بنگریم اصل داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین (علیه السلام) و ولادت امام سجاد (علیه السلام) از شاه‌زاده‌ای ایرانی، مشکوک است. در میان همه مورخین تنها «یعقوبی» جمله‌ای در این باب دارد. حتی خود ادوارد براون از کسانی است که داستان را معقول می‌دانند. کریستین سن نیز قضیه را مشکوک تلقی می‌کند. سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی

ایران آن را افسانه می‌داند. البته در پاره‌ای از احادیث این مطلب تایید شده است، از آن جمله روایت کافی است، ولی گذشته از عدم انطباق مضمون این روایت با تاریخ، در سند این روایت دو نفر قرار دارند که آن را غیر قابل اعتماد می‌کنند، اما بررسی سایر احادیث نیاز به مطالعه و تحقیق بیشتری دارد.

س) حتی کسانی که وجود دختری به نام شهربانو را برای یزدگرد انکار می‌کنند، این مطلب را قبول دارند که ولید بن عبدالملک طی جریانی با یکی از نوادگان یزدگرد به نام «شاه آفرید» ازدواج کرد و از او یزید بن عبدالملک (معروف به یزید ناقص) خلیفه اموی متولد شد. اگر ایرانیان، چنین احساسات باصطلاح ملی داشتند، چرا برای خاندان اموی احترامی قائل نبودند و حتی آن‌ها را از این آوازه، پست و منفور می‌شمارند؟!

ط) این مطلب وقتی می‌تواند درست باشد که شیعه منحصر به ایرانی باشد و لااقل تشیع را ایرانی به وجود آورده باشد، و از آن طرف هم عموم و لااقل اکثر ایرانیانی که مسلمان شدند، مذهب شیعه را اختیار کرده باشند، حال آن‌که نه شیعیان اولیه ایرانی بودند (غیر از سلمان) و نه اکثر ایرانیان مسلمان، شیعه شدند، بلکه در صدر اسلام اکثر علمای مسلمان ایرانی نژاد در فقه، تفسیر و حدیث و... مانند ابوحنیفه، بزرگ‌ترین فقیه اهل تسنن، که «امام اعظم» خوانده می‌شود و محمد بن اسماعیل بخاری بزرگ‌ترین محدث اهل تسنن، سنی بودند و بعضی از آن‌ها تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند و این جریان تا قبل از صفویه ادامه داشت. حتی تا مدتی مردم ایران تحت تاثیر تبلیغات سوء اموی‌ها، برنامه زشت دشنام دادن علی (علیه‌السلام) را اجرا می‌کردند و حتی پس از ممنوع شدن آن توسط عمر بن عبدالعزیز، بعضی از شهرستان‌های ایران مقاومت کردند.

در پایان این مبحث، شایسته‌است نگاهی داشته باشیم به چگونگی نفوذ و پیشرفت تشیع در میان ایرانیان. اکثریت مردم ایران از زمان صفوی به بعد شیعه شدند؛ البته ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع، زمین مناسب‌تری بوده است و به تدریج هم این آمادگی بیشتری شده است و اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نمی‌بود، صفویه نیز موفق نمی‌شدند که با در دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند. حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدن‌شان یک چیز است، هنگامی که ایرانیان گم‌گشته خود را در اسلام یافتند، چون بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند، توجه

ایشان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر شد، زیرا فقط خاندان رسالت بودند که پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی رو ایرانیان بودند. ایرانیان تشنه عدل، می‌دیدند دسته‌ای که بدون هیچ‌گونه تعصبی، عدل و مساوات اسلامی را اجرا می‌کنند و نسبت به آن بی‌نهایت حساسیت دارند، خاندان رسالت می‌باشند. اگر اندکی به تعصبات و تبعیضاتی که از ناحیه برخی از خلفا میان عرب و غیر عرب صورت می‌گرفت و دفاعی که علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) از مساوات اسلامی می‌نمود توجه کنیم، کاملاً این حقیقت روشن می‌شود.

در پایان این بخش، پس از این بحث مفصل، بهتر است از زاویه‌ای دیگر به این مسائل، نظری بیافکنیم. نکته بسیار عجیب این است که عده‌ای به نام حمایت از ملیت و نژاد ایرانی بزرگ‌ترین توهین‌ها را به ملت ایران می‌کنند. گاهی در عین بزرگ‌نمایی ایران قبل از اسلام، از شکست عظیم آن صحبت می‌کنند که اگر راست است، پس چه ننگ بزرگی. گاهی اسلام آوردن ایرانیان را نتیجه ترس ایشان می‌دانند. گاهی می‌گویند که این تمدن عظیم و غنی هنوز پس از چهارده قرن نتوانسته است از زیر یوغ اعراب خارج شود. زهی ضعف و ناتوانی و بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی! و... طبق اظهارات این بی‌خردان، ملت ایران پست‌ترین و منحط‌ترین ملل جهان است. اما خواننده محترم این کتاب متوجه خواهد شد که همه این‌ها تهمت به ایران و ایرانی است و ایرانی هرچه کرده به تشخیص و انتخاب خود او و از سر شایستگی بوده است

خدمات اسلام به ایران

۱- نظام فکری - اعتقادی

ما در این بحث، باید نظام‌های فکری حاکم بر جامعه آن روز ایران را مورد بررسی قرار دهیم و با نظام‌های فکری و اعتقادی اسلام مقایسه کنیم تا معلوم شود اسلام از نظر فکری چه چیز از ایران گرفت و چه چیز به ایران داد. البته باید گفت که در این بحث مقصود از نظام‌های فکری حاکم بر جامعه آن روز ایران، بیان افکار و عقاید مذهبی عامه مردم ایران مقارن ظهور اسلام است و به مکاتب فلسفی خاصی که در آن عصر در ایران به فرض وجود، تاثیری در روحیه عامه مردم نداشته، نمی‌پردازیم.

بنابراین باید بینیم ایران آن روز چه دین و چه مذهبی ، بلکه چه ادیان و مذاهبی داشته است .

اولین نکته‌ای که با آن مواجه می‌شویم آن است که همه کسانی که راجع به مذاهب ایران ساسانی بحث کرده‌اند، وجود و شیوع مذاهب مختلفی را در ایران یاد کرده‌اند. سعید نفیسی که مهمترین سبب آشفتگی اوضاع در دوره ساسانیان را اختلافات مذهبی می‌داند، ادیان آن زمان را بدین گونه می‌شمارد:

۱-۱- زرتشتی، که طریقه رسمی آن زرتشتی مزدیسنی بود که مذهب دولت و دربار به‌شمار می‌رفت و به آن «به‌دین» می‌گفتند. روحانیان این طریقه که موبدان هربدان بودند، با رسوخ بیشتر تمدن ساسانی ، اندک اندک بر قدرت و اختیارشان افزوده می‌شد؛ ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آن‌ها می‌شد، بیزارتر می‌شدند و می‌کوشیدند که از زیر بار گران این ناملايمات خود را بیرون آورند. در نتیجه دو طریقه دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود: یکی طریقه «زروانیان» و دیگری طریقه «کیومرثیان» که هر دو با زرتشتیان مزدیسنی اختلاف شدید داشتند و بیشتر این اختلاف جنبه دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند.

۱-۲- دین یهود، که در دوره هخامنشی در مغرب ایران شروع به رشد کرد و در دوره ساسانیان بر شماره آن‌ها افزوده شده بود و در داخل ایران پیش رفته و حتی در ناحیه اصفهان جمعیت کثیری از ایشان جمع شده بودند.

۱-۳- نصارا، که از همان دوره اشکانی کلیساهای معتبری در نواحی شرقی و غربی فرات داشته‌اند و کم‌کم در داخل ایران پیش رفته ، تا دورترین نواحی شمال شرقی ایران در ماوراءالنهر رفته و از آن‌جا به چین هم رفته بود.

۱-۴- طریقه مانوی که در سال ۲۲۸ میلادی در ایران ظاهر گشته و پیشرفت بسیار کرده بود و پیروان این آیین عقیده راسخی بدان داشته‌اند.

۱-۵- طریقه مزدکی ، که در سال ۴۹۷ میلادی در ایران ظاهر گشت . خسرو منتهای سخت‌گیری را با آن‌ها کرد و بسیاری را در جایی محاصره کرده و کشت ، اما باز از میان نرفته و پنهانی زندگی می‌کردند.

۶-۱- بوداییان ، که در نواحی شمال شرقی ایران و به خصوص بامیان و بلخ ، چندین مرکز عمده داشتند.

کریستن سن ، محقق معروف دانمارکی نیز در کتاب محققانه خود، ایران در زمان ساسانیان مکرر به این مذاهب اشاره کرده است و در کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاور شناسان نیز مکرر در این باره بحث داشته است . نکته جالب این است که مذهب زرتشتی در آن زمان با این که مذهب رسمی کشور بود و دولت ساسانی و تشکیلات عظیم روحانی آن عصر حامی و مدافع آن بودند، نتوانست اکثریت قاطعی در ایران به وجود آورد؛ نه تنها مسیحیت ، حتی یهودیت و بودایی ، رقیب‌های سرسختی برایش به‌شمار می‌رفتند، و در میان خود نژاد آریا نیز طریقه مزدکی و مانوی سخت در حال پیش‌روی و کاستن از پیروان زرتشتی بود.

در مورد هر کدام از ادیان فوق و وضعیت آن‌ها در دوره مقارن ظهور اسلام دو سوال اساسی مطرح می‌شود.

۱- این دین ، مقارن ظهور اسلام چه وضعی و چقدر پیرو داشته و جاذبه و نفوذ آن چگونه بوده است ؟ آیا در حال رشد و توسعه بوده است و یا در حال انحطاط و زوال ؟

۲- پیروان این دین چه عقاید و افکاری درباره جهان خلقت داشته‌اند؟

ما سوال اول را ذیل عنوان «بررسی وضعیت پیروان ادیان» و سوال دوم را ذیل عنوان «بررسی عقاید ادیان» پاسخ می‌گوییم .

بررسی وضعیت پیروان ادیان

الف - زرتشت

زرتشت ، آیین و دین رسمی کشور در دوره ساسانیان بود. آن‌ها سیاست کشورداری خود را بر اساس مذهب نهاده بودند. اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان ، خود از یک خانواده روحانی بود که از یک‌طرف به‌خاطر علایق مذهبی و از طرف دیگر به‌خاطر سیاست کشورداری که نیازمند به‌یک مبنای اعتقادی بود، به احیا و اشعه مذهب زرتشتی پرداخت. وی دستور داد کتاب «اوستا» را تدوین کرده ، تشکیلات منظم روحانی به‌وجود آورند. او روحانیون زرتشتی را مقامی بس

والا داد. دکتر معین می گوید: نفوذ موبدان در جامعه به حدی مسلم بود که حتی در زندگی فردی شهرباران نیز دخالت می کردند» ساسانیان با پیروان سایر مذاهب غالباً حسن سلوک نداشتند و احیاناً تحت تاثیر روحانیون زرتشتی، مردم را مجبور به ترک مذهب خود و پیروی از مذهب زرتشتی می کردند. کریستن سن معتقد است که تعصب روحانیون زرتشتی بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود و آن‌ها داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. البته همه دوره ساسانی از نظر سخت گیری‌های مذهبی یک‌سان نبوده است، همچنان که قدرت روحانیون زرتشتی همه‌وقت یک‌سان نبوده است، شاپور اول، یزدگرد اول، خسرو انوشیروان لاقلاً در قسمتی از دوران زمامداری خود روش نسبتاً آزاد منشانه‌ای نسبت به اتباع سایر مذاهب داشته‌اند؛ البته این رفتار نیز غالباً ریشه سیاسی داشته است.

علی‌رغم قدرت روحانیون زرتشتی، به دلیل ضعف معنوی این دین، دیگر ادیان آن دوره رقیب‌های سرسختی برای آن به شمار می‌آمدند و زرتشتیان کینه شدیدی نسبت به آن‌ها داشتند و به همین دلیل است که زرتشتیان ایران، مانوی‌ها و مزدکی‌ها و حتی مسیحیان را بیش از مسلمین دشمن می‌داشتند و در دوره اسلام مکرر می‌بینیم که روحانیان زرتشتی با مسلمین علیه مانوی‌ها و مزدکی‌ها همکاری می‌کنند.

ب - مسیحیت :

هر چند مسیحیان در دوره‌هایی مورد آزار و اذیت شدید ساسانیان قرار گرفته‌اند، اما به‌طور کلی مذهب مسیح به‌عنوان یک اقلیت مذهبی آزاد بوده است.

در زمان خسرو پرویز، مسیحیت در ایران بیش از هر وقت دیگر قوت گرفت و بسیاری از نزدیکان شاه که از ایرانیان اصیل بودند، عیسوی شدند.

اولاً عیسویت به‌طور طبیعی در ایران زرتشتی در حال پیش‌روی بوده است و اگر حال به‌همین منوال باقی می‌ماند خطر بزرگی برای دین زرتشتی بود. ثانیاً، عیسویت بر خلاف زرتشتی‌گری داعیه جهانی داشت؛ یعنی مبلغان مسیحی فعالانه کوشش می‌کردند که عیسویت را در ایران و خارج مرزهای آن گسترش دهند و در این‌راه موفقیت‌هایی هم کسب کرده

بودند. ثالثاً، اسلام که به ایران آمد، بیش از آن که به زرتشتی‌گری در حال انحطاط، ضربه بزند، به مسیحیت در حال رشد و توسعه، ضربه زد. اگر اسلام نیامده بود، مسیحیت در سراسر مشرق ریشه می‌دوانید و تنها نفوذ معنوی اسلام بود که مانع گسترش مسیحیت در شرق نزدیک و شرق دور شد.

کارنامه اسلام در ایران

اسلام، تشتت افکار و عقاید مذهبی را از ایران گرفت و وحدت عقیده که موبدان آن‌زمان موفق به این کار نشده بودند را به ایران بخشید. تا آن‌زمان، تنها رابط میان اقوام مختلف ایرانی، زور و قدرت حکومت بود، اما با آمدن اسلام، فکر واحد و آرمان واحد، جایگزین آن شد و در پرتو گرایش به اسلام در همان‌وقت که کشورهای مسیحی در تاریکی قرون وسطی فرو رفته بود، هم‌دوش با سایر ملل، مشعل‌دار تمدن اسلامی شد.

اسلام، حصار مذهبی و سیاسی را که مانع بروز استعداد ایرانیان و حتی استفاده آنان از محصول اندیشه سایر ملل بود، درهم شکست و ایرانی از این فرصت استفاده کرد، استعداد خویش را عملاً ثابت کرد و پیشوای غیر ایرانی شد؛ لیث بن سعد ایرانی، پیشوای فقهی مصر، ابوحنیفه، واصل، سیبویه و... همه در علوم مختلف پیشوایان علمی شدند.

عامل دیگر، برداشتن منع تحصیلی از توده مردم بود که اسلام، به ایرانیان اعطا کرد. این عامل سبب شد که ایرانیان مقام شایسته خود را در پیشوایی سایر ملل و شرکت در بنای عظیم تمدن جهانی اسلام، احراز کنند و نشان دهند که عقب افتادن ایران در برخی دوره‌ها، از نقص استعدادش نبود، بلکه به واسطه گرفتاری در زنجیر رژیم موبدی بوده است.

رژیم موبدی پیش از اسلام، سبب شده برخی خارجی‌ان به اشتباه اساساً استعداد ایرانی را تحقیر کنند، مانند گوستاولوبون که می‌گوید: «ایرانیان ... در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابدا چیزی ایجاد نکرده‌اند».

اسلام، از نظر قدرت‌های سیاسی و مذهبی حاکم بر ایران، یک تهاجم بود، در حالی که از نظر توده مردم یک انقلاب بود. اسلام، جهان‌بینی ایرانی را دگرگون ساخت، خرافات را دور ریخت، هدف و برنامه و ایدئولوژی جدیدی عرضه نمود و تشکیلات اجتماعی را زیر و رو کرد. خون تازه در رگ‌ها به جریان انداخت و روح طغیان در برابر زورگویان، میان ایرانیان به وجود آورد.

شمشیر اسلام ، قدرت‌های اهریمنی را سرکوب کرد، زنجیرها را از دست و پای قریب به صد و چهل میلیون نفر باز کرد و به توده محروم حریت داد.

شمشیر اسلام ، همواره در خدمت مظلومین و مستضعفین بوده است . اسلام از ایران ، ثنویت و آتش و آفتاب‌پرستی را گرفت و توحید و خدا پرستی را به آن بخشید. اسلام ، اندیشه خدای شاخ‌دار و بال‌دار و ریش و سیل‌دار و... را به اندیشه خدای قیوم و متعالی از توصیف و... تبدیل کرد و خرافاتی چون مصاف نه هزار ساله اهورا مزدا و اهریمن ، تشریفات عجیب آتش‌پرستی ، راندن حیوانات در میان آتش ، منع دفن مردگان ، تقدس شستشو با ادرار گاو را از زندگی فکری و عملی مردم ایران خارج کرد. اسلام ، عبادت در مقابل آفتاب یا آتش و زمزمه‌های بیهوده را از بین برده ، عباداتی در نهایت معقولیت و در اوج معنویت و کمال لطافت اندیشه ، جایگزین کرد.

اسلام بر خلاف مسیحیت و مانویت و مزدکی ، اصل جدایی سعادت روح و بدن ، و تضاد دین و آخرت و فلسفه‌هایی مبنی بر ریاضت و پلیدی تناسل را منسوخ ساخت و ضمن توصیه تزکیه نفس بهره‌گیری از نعمت‌های پاکیزه زمین را سفارش کرد. اسلام ، اجتماع طبقاتی را که بر دو رکن خون و مالکیت استوار بوده با همه قوانین آن درهم ریخت و اجتماعی مبنی بر فضیلت ، علم ، سعی و عمل و تقوا بنا کرد.

اسلام ، روحانیت موروثی و طبقاتی را منسوخ ساخته ، بر دانش و پاکی استوار ساخت . اسلام ، فکر آسمانی نژادی بودن پادشاهان را ریشه‌کن ساخت و توانایی و لیاقت را جانشین آن نمود و فکر حکومت اشراف را از بین برد.

اسلام ، به زن شخصیت حقوقی داد، حرم‌سراداری ، عاریه‌دادن زن ، ازدواج نیابی ، ازدواج با محارم و ولایت شوهر بر زن را منسوخ ساخت .

اسلام ، مغول را در خود هضم کرد و از قومی آدم‌کش ، انسان‌هایی دانش دوست ساخت .

اسلام ، حتی به آیین زرتشتی هم خدمت کرد و موجب به‌وجود آمدن اصلاحات عمیقی در آن شد. امروز نیز اسلام است که در مقابل فلسفه‌های مخرب بیگانه ایستادگی کرده و باعث احساس شرف و عزت و استقلال این مردم است . آن‌چه امروز ملت ایران می‌تواند به آن افتخار کند، قرآن و نهج‌البلاغه است ، نه اوستا و رزند.

خدمات ایران به اسلام

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر، نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار داده و در این راه صمیمیت و اخلاص نشان داده‌اند. در این دو جهت، هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد، حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آن‌ها ظهور کرد. کمتر به این نکته توجه می‌شود که ایرانیان، شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند و جز نیروی عشق و ایمان، نیروی دیگر قادر نیست شاهکار خلق کند. به همان نسبت که اسلام یک دین همه جانبه است، خدمات ایرانیان به اسلام نیز وسیع و گسترده و همه جانبه است. اولین خدمتی که باید از آن نام برد، خدمت تمدن کهن ایران به تمدن جوان اسلامی است. دو مطلب قطعی است: یکی این که ایران قبل از اسلام، دارای تمدنی درخشان و با سابقه طولانی بوده است؛ دیگر این که این تمدن در دوره اسلامی مورد استفاده واقع شده و یکی از مایه‌های تمدن اسلامی قرار گرفته است.

درباره صمیمیت ایرانیان، آنچه ما مدعی هستیم این است که نه همه، اما اکثر قریب به اتفاق ایرانیان، نسبت به اسلام، صمیمی بوده‌اند و انگیزه‌ای جز خدمت به آن نداشته‌اند، یقیناً هیچ ملتی نسبت به هیچ دینی این اندازه خدمت نکرده و صمیمیت به خرج نداده است، اما برخی فکر می‌کنند که انگیزه ایرانیان در جنبش فوق‌العاده فرهنگی اسلامی، جبران شکستی بود که از جنبه نظامی در میدان‌های مختلف از عرب خورده بودند و آن‌ها فهمیدند که شکست نظامی، شکست نهایی نیست. شکست نهایی، شکست ملی و فرهنگی است. در حقیقت چون اسلام را به عنوان یک واقعیت نتوانستند رد کنند، به فکر افتادند که آن را ایرانی نمایند و برای این مقصود، راهی بهتر از قبضه کردن شؤن علمی اسلامی نبود.

ما معتقدیم که این تفسیر صد در صد دور از واقعیت است:

زیرا اولاً، سابقه خدمات ایرانیان به اسلام به قبل از شکست‌های نظامی بر می‌گردد، ثانیاً، اگر تفسیر مذکور درست بود، خدمات ایرانیان به اسلام چهارده قرن ادامه نمی‌یافت. به علاوه اگر هدف ایرانیان از خدمت به اسلام، جبران شکست نظامی بود، چرا آنان خود، مبلغ و مروج اسلام در میان ملت‌های دیگر شدند و چندین برابر خود، مسلمان به وجود آوردند؟ در مورد انگیزه ملت‌های مسلمان در خدمت به اسلام، چند فرضیه وجود دارد:

فرضیه اول این است که یک روح ملی عربی در همه این ملت‌ها پیدا شده و همه این ملت‌ها تحت نام و عنوان عربیت یک حرکت هماهنگ را به وجود آورده بودند. قطعاً چنین نیست، هر چند برخی می‌خواهند تاریخ را به این صورت تحریف کنند. فرضیه دوم این است که ملت‌های مسلمان هر کدام تحت تاثیر ملیت و قومیت خاص خویش فعالیت می‌کردند؛ انگیزه هر ملتی احساسات خاص ملی خود آن‌ها بود، بطلان این نظریه روشن است.

آخرین فرضیه درباره انگیزه ملت‌های مسلمان در خدمت به اسلام این است که این ملت‌ها روی خاصیت جهان وطنی علم از یک طرف و تعلیمات جهانی و انسانی و مافوق ملی و نژادی اسلام از طرف دیگر، در داخل مرزهای عقیدتی و فکری زندگی می‌کردند و انگیزه آن‌ها از خود اسلام سرچشمه می‌گرفت. شواهد تاریخی این نظر را تایید می‌کند.

وجود دانشمندان بسیاری از ایران که با آثار قلمی و بیانی خود اسلام را در سراسر جهان آن روز نشر دادند، حاکی از وجود انگیزه‌های درون جوش مردم این سامان است. برای مطالعه بیشتر درباره جایگاه ایرانیان به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شهید مطهری رجوع فرمایید.

